

مقایسه کاربرد نمادین آب در غزلیات عرفانی عطار و مولانا

دکتر محمدمیر عبیدی نیا

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

شریفه ولی نژاد

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

رمز یا نماد یکی از فنون بیان هنرمندانه است که در فرهنگ و تمدن انسانی جلوه های گسترده و متنوعی دارد و از دیرنیا مورد توجه گویندگان و شاعران بزرگ زبان فارسی قرار گرفته است. با نماد، پرده خیال رنگین تر می شود، چرا که نماد یکی از برجسته ترین انواع صور خیال می باشد. ادبیات ایران سرشار از رمز است. رمز یا نماد در بین تمامی گونه های ادبی چون شعر غنایی حماسی، عرفانی و غیره ریشه دوانده است. در این مقاله ضمن تعریف نماد و بررسی انواع آن، ابتدا رابطه نماد با صور خیال مورد بحث قرار گرفته است سپس کاربردهای نمادین آب و ترکیبات گوناگون آن در غزلیات عرفانی مولوی و عطار همراه با شواهد شعری بررسی شده است.

کلید واژه: نماد، رمز، آب، آب حیات، آب حیوان، آب سیه و ...

منهوم لغوی و اصطلاحی رمز یا نماد

در اکثر لغت نامه‌ها و عموم فرهنگهای تخصصی، رمزی یا نماد معادل واژه **Symbol** آمده است در فرهنگ نمادها در تعریف نماد آمده است: «در ابتدا واژه (نماد) **Symbol** به شیئی دو نیم شده اطلاق می شد از جنس چوب و مینا یا فلز که هر نیمه را دو نفر نگاه می داشتند: دو میهمان، دو طلبکار و بدهکار، دو زائر، دو نفر که مدتی طولانی از یکدیگر جدا می افتادند.... و با کنار هم قرار دادن این دو نیمه، آن ها بیعت خود را به یاد می آوردند. در میان یونانیان عهد باستان هم، سومبولوس علامت شناسایی بود و از طریق آن پدر و مادرها فرزندان سر راه گذاشته خود را پیدا می کردند...» (شوالیه-گربران، ۱۳۷۸: ۳۴)

تاریخ نمادها نشان می دهد هم موضوعی اعلم از مظاهر طبیعی باشد مانند: آب، آتش، سنگها، فلزات، حیوانات، پرندگان، رودخانه‌ها، اقیانوس‌ها، کوه‌ها، گلها و غیره یا امور مجرد، همچون: اشکال هندسی، اعداد، اوزان، عقاید و... می تواند ارزش نمادین پیدا کند.

نماد بسی بیش از یک علامت ساده است، نماد در ورای معنی جای دارد و تفسیری مختص به خود دارد که لازمه پی بردن به کنه آن و نیل به این تفسیر، دارا بودن نوعی قریحه است. نمادها سرشار از تاثیرگذاری و پویایی هستند و برای بیان معانی، نه تنها به شیوه ای خاص گاهی بر مطالب و مقاصد پیونده و ستر می افکنند، بلکه پاره ای اوقات در کارکردی متضاد حجاب ها را کنار می زنند.

امروزه نماد را معادل رمز و سمبل به کار می‌برند که نویسنده کتاب «رمز و داستان‌های رمزی» عقیده دارد که نملطای باز نمودن جنبه‌های متعدّد و متنوع معنی سمبل و رمز نارسا می‌باشد.

دکتر پورنامداریان در تعریف رمز می‌نویسد:

«رمز کلمه‌ای است عربی که در زبان فارسی نیز به کار می‌رود، معنی آن به لب یا به چشم به ابرو یا به دهن یا به دست و پا، به زبان اشارت کردن است در زبان‌های عربی و فارسی معانی گوناگونی دارد، از جمله اشاره، راز، سرّ، ایما، قیقه، نکته، معمّا، نشانه، علامت، اشارت کردن، اشارت پنهان، نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شود، چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد، بیان مقصود با نشانه‌ها، علائم قراردادی و معهود است. آنچه که در مفاهیم فوق مشترک است، عدم صراحت و پوشیدگی است.»

(پورنامداریان ۱۳۶۷: ۱)

واژه رمز یک بار نیز در قرآن مجید به کار رفته است:

رَبِّ اِنْ جَاءَكَ لِيْ آيَةٌ فَارْاَ اِيَّيْكُمْ اَلَّذِيْنَ تَلَا مِنْ كِتَابِ رَّبِّهِ فَاذْكُرْهُ لِيْ وَلِيَوْمِ يُنْفَخُ اَلصُّرُورُ

پروردگارا! مرا نشانه‌ای مرحمت فرما. گفت: نشانه‌تو آن است که تا سه

روز با کسی سخن نگویی مگر با رمز و اشاره. (آل عمران، ۴۱)

«در تفسیر مجمع البیان آمده است: «رمز یعنی اشاره با دو لب و گاهی هم

در اشاره با ابرو و چشم و دست استعمال می‌شود، لیکن در معنای اول بیشتر

است.» (طباطبایی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۳۱۹)

رمز یا نماد در برخی مصداق‌های خود نشانه‌هایی هستند که با استفاده از

عناصر عینی طبیعت چیزهایی غایب و نامحسوس را به تصویر می‌کشند.

«میبدی در کشف الاسرار کوشیده است معادل فارسی این کلمه را پیدا کند و برای آن ترجمه «نمون و اشارت» را با هم آورده است. قدامه بن جعفر از اولین کسانی است که درباره رمز به عنوان یک اصطلاح سخن گفته است او در کتاب نقدالثر می نویسد: «گویندگان آن گاه که می خواهند مقصود خود را از کافه مردم بپوشانند و فقط بعضی را از آن آگاه کنند در کلام خود رمز به کار می برند. بدین سان برای کلمه یا حرف نامی از نام های پرندگان یا وحوش یا اجناس دیگر یا حرفی از حروف معجم را «رمز» قرار می دهند و کسی را که بخواهد مطلب را بفهمد آگاهی می کنند، پس آن کلام در میان آن دو مفهوم، و از دیگر رموز است.» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۳ تا ۴)

کارل گوستاو یونگ در کتاب «انسان و سمبول هایش» نماد را این گونه تعریف می کند: «آنچه نمادش می نامیم یک اصطلاح است، یک نام یا نمایه که افزون بر معانی قراردادی و آشکار روزمره خود دارای معانی متناقضی نیز باشد نماد شامل چیز گنگ ناشناخته یا پنهان از ماست.» (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۵)

بنابر این یک کلمه یا یک نمایه هنگامی ارزش نمادین پیدا می کند که چیزی بیش از مفهوم آشکار و بدون واسطه خود داشته باشد.

گاهی واژه های نمادین رمزی برای پویایی و استعلا به شمار می روند. همچنان که در قرآن مجید در شرح و تفسیر حروف مقطعه و رمزار آغاز بعضی سوره ها آمده است که این حروف پل ارتباطی عالم غیب با عالم شهادت هستند.

در کتاب مدخلی بر رمزشناسی عرفانی به این مفهوم رمز یا نماد اشاره شده است: ملاحظه است اصلی رمز پویایی و استعلا است و زبان رمزی تلاقی عالم غیب با عالم عین است. . . .» (مته آری، ۱۳۷۲: ۱۶۳)

انواع نماد

رمز یا نماد به عنوان یک اصطلاح در نزد اهل قلم تعریفهای متعدد ذی پیدا کرده است که تقسیم بندی متنوعی یافته است از جمله به سمبل های عمومی یا قراردادی و سمبل های خصوصی تقسیم بندی شده است ولی با توجه به تعاریف گوناگونی که در کتاب های معانی ارائه شده است تقسیم بندی زیر منطقی تر به نظر می رسد:

۱- نمادهای قراردادی:

به نمادهایی اطلاق می شود که دلالت گر یک علامت اختیاری قراردادی هستند و در رشته های مختلف علوم به صورت نشانه ها و علامت ها کاربرد دارند و اغلب محققین آن را نشانه یا علامت (sign) می نامند نه سمبل. مانند نماد شیمیایی عناصر در جدول تناوبی.

۲- نمادهای استعاری:

نمادهایی که دلالتگر یک مفهوم خاص و طبیعی هستند و به علامت همبستگی و ارتباط و تمیید به طور اتفافی به چیزهای دیگر اشاره دارند، مانند روباه که نماد انسان های حیله گر و شیر نماد انسان های شجاع است.

۳- نمادهای قدسی

به علامت های قراردادی و غیرطبیعی اطلاق می شود که به مفاهیم حقیقی، معنوی، مذهبی، آیینی و فرهنگی اشارت دارند مانند صلیب نماد مسیحیت، اذان نماد اسلام.

۴- نمادهای یادبودی:

نمادهایی که به خاطره‌ها یا رویدادهای تاریخی، افسانه‌ای و یا اساطیری اشاره دارند. مانند سیمرغ نماد ذات حق یا روح والای انسان.

نماد و صور خیال

صور خیال که در واقع نمودهای گوناگون تخیل می‌باشد شامل مباحثی از قبیل: تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه می‌شود از آنجا که گونه‌های مختلف صور خیال، بویژه استعاره، کنایه و مجاز شباهت‌هایی به رمز دارند و گاهی تشخیص آن‌ها از رمز مشکل می‌نماید، لازم دیدیم که نکات مشترک و وجوه افتراق این موارد را بازگو کنیم.

« استعاره یکی از انواع مجاز است و مجاز نقطه مقابل حقیقت بوده و به مفهوم استعمال لفظ در غیر معنی اصلی و حقیقی خود به کار می‌رود، مهم‌ترین نوع مجاز، مجاز با علاقه شباهت است که به آن استعاره می‌گویند، پس استعاره، استعمال لفظی به جای لفظ دیگر به علاقه شباهت است و همواره قرینه‌ای است که ما را از توجه به معنای وضعی و اصلی واژه باز می‌دارد.

کنایه عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ایی هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد، پس کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلب دیگر است. این دریافت از طریق انتقال از لازم به ملزوم و یا برعکس صورت می‌گیرد». (شمیسا، ۱۳: ۱۲۶)

بنابر این مجاز مرسل و کنایه هم مانند استعاره امکان دریافت بیش از یک معنی مشخص و معین مجازی را به خواننده نمی‌دهند و هر کس همان معنی مجازی را از سخن در می‌یابد که دیگران فهمیده‌اند و این معنی مجازی همان

مقصود مورد نظر نویسنده و شاعر است، در حالی که به عکس در رمز آنچه مرتبط با صور خیال است خصیصه اصلی اش این است که به یک معنی مجازی محدود نمی‌گردد و امکان شکوفایی معانی مجازی متعددی را در خود نهفته دارد.

«در استعلاهدف تزیین و تصویرسازی است ولی در نمادهدف با توجه به ماهیت آن ابهامسازی است، بنا به گفته هگل، سمبول بنا به طبیعتش اساساً مبهم و چند پهلو است، بدین دلیل نماد قابلیت تاویلپذیری و استعاره قابلیت تصویرگری دارد. استعلاصرفاً متعلق به قلمرو لغات است، نماد به قلمرو حقایق پنهان.» (گلی، ۱۳۸۷: ۱۶۵)

استاد پورنامداریان، امکان دریافت معانی مجازی را سبب زنده و پویا ماندن رمز می‌داند و می‌نویسد:

«معانی مجازی رمز بر حسب میزان شعور و نوع تجربه‌ها و دانش شخص یا موافق آن‌ها شکوفا می‌گردد، امکان دریافت معانی مجازی متعددی در سطوح متنوع رمز را همواره زنده و پویا نگه می‌دارد در حالیکه محدودیت این امکان تنها به یک معنی مجازی و در یک سطح خاص از تجربه‌های عینی و ذهنی، صور خیال را به ایستایی و پژمردگی می‌کشاند. در نتیجه اندیشه یا عاطفه‌ای که از طریق صور خیال بیان و تصویر می‌شود، روشن و معین و محدود به زمینه‌ای خاص است. . . . رمز تا آنجایی که بر معنایی غیر از معنای ظاهری دلالت می‌کند (یعنی معنی مجازی دارد) به عنوان یکی از صور خیال در ردیف استعاره قرار می‌گیرد و چون علاوه بر معنی مجازی اراده معنی حقیقی و وضعی آن امکان‌پذیر است باز به عنوان نوعی از صور خیال یکنایه است، اما از آنجا که به علت عدم قرینه، معنی مجازی آن در یک بُعد و یک سطح از تجربه‌های ذهنی و عینی و به طور کلی

فرهنگی انسان، محدود و متوقّف نمی‌ماند از صور خیال جدا می‌شود و از نظر ابهام از استعاره و کنایه در می‌گذرد و در حقیقت بالاتر از آنها قرار می‌گیرد، نکته دیگر که باید در اینجا اشاره کنیم آن است که رمز گاهی بعد از تفسیر و توجیه صور خیال مطرح می‌شود، یعنی بیانی که خود دارای صور نهایی از خیال است ممکن است در ورای این تصویرها، بیان رمزی نیز باشد.» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۲۰ و ۲۵)

به طور کلی می‌توان خمیر مایه نمادها را رمز و راز، ایما و ابهام، اشاره و القاء، رنگ و فضا و کنایه دانست و هر اندازه بر دامنه مفاهیم نمادین افزوده گردد بر والایی و برتری واژه خواهد افزود.

شعر و رمز

مفهوم کلی نماد یا رمز از دیرباز در ذهن و زبان گویندگان بزرگ ما، نمودها داشته است، برای مثال حکیم بزرگوار طوس، حدود هزار سال پیش بدین معنی اشاره کرده است:

تو این را دروغ و فسانه مخوان به یکسان روش در زمانه مدان
ازو هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز، معنی برد
(شاهنامه، ۱۳۶۹، ج اول بیت ۱۳۱)

هف شعر سمبلیک این است که عظمت احساسات و تخیلات را با تشریحات واضح و صریح از میان ببریم. اعتقاد به دنیایی حقیقی و معنوی و آرمانی در آن سوی واقعیت یکی از انگیزه‌های کاربرد اشیای محسوس است و به طور کلی جهان طبیعت گویی رمز جهان فوق طبیعت است. اگر رمز در سطح

انسانی آینه روح و روان و عواطف انسانی است، در سطح اعتقاد به جهانی برتر، آینه، عالم غیب است.

استاد پورنامداریان به این مطلب، به وضوح اشاره می‌کند:

«در شعر نیز - همچنان که در سایر انواع آثار ادبی رمزی - شاعر برای نشان دادن آنچه بیرونی واقعیت و محسوسات است، از واقعیت و محسوسات آغاز می‌کند. اما تا وقتی معنی مجازی کلمات را - که مدلول حقیقی آنها اشیا و واقعیت‌های محسوس است با قرینه مشخص و محدود می‌کند و در نتیجه ابهام اثر را تقلیل می‌دهد نمیتوان شعر را رمزی دانست، اما تا وقتی این قرینه وجود نداشته باشد معنی مکتوم و شعر مبهم می‌گردد و همین خصیصه ابهام است که یکی از جنبه‌های شعر شاعران سمبلیست را معین می‌کند.» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۶۹)

سایه همین ابهام، ناشی از عدم وجود قرینه است که بسیاری از غزلیات مولوی و حافظ را از صفت رمزی بودن بهره‌مند می‌سازد. بینش شاعران صوفی و عارف به عالم طبیعت و محسوسات بینش رمزگراست.

«چنین دیدی نسبت به جهان محسوسات ایجاد می‌کند که در آن نه به عنوان یک شیء، بلکه به عنوان علامت و نماینده چیزی برتر از خود نیز نگریسته شود، این طرز نگرش به جهان مادی سبب می‌گردد که عارف در هیجانان شدید عاطفی، که به نوعی قطع آگاهی و گسستن از عقل می‌انجامد، محسوسات و پدیده‌های جهان طبیعت و محسوس را همان‌طور تجربه کند که کسی رویایی را تجربه کند. در چنین حالتی شاعر عارف شعر تعلیمی که قصد از آن انتقال مطلب و مفهومی به دیگران است نمی‌گوید، بلکه شعرو شعر غنایی و تغزلی خواهد شد که ناشی از همین حالت است. به سبب

همین حالت بیخودی و استغراق است که نیز قرینه در کلام ذکر نمی‌گردد و در نتیجه شعر به صورت شعر رمزی در می‌آید.» (همان ، ۱۳۶۷ : ۷۲)

شاعران عارف عشق مجازی را وسیله رسیدن به عشق ازلی و حقیقی می‌دانند و این زمینرواحی خالص شاعر باعث گشودن چشم باطنی او می‌شود و اشعاری که شاعر در حالت سکر و بیهوشی، حتی در حالت صحو می‌سراید اغلب رمزآمیز خواهند بود. در این نوع شعر که جنبه کتمان بدون قصد در آن بیش از جنبه بیان است، کلمات از حد نشانه فراتر می‌روند و در حوزه وسیع دلالت قرار می‌گیرند و به رمز و نماد بدل می‌گردند.

یکی دیگر از انگیزه‌های استفاده از زبان رمزی در عرفان، دشواری‌های ناشی از مصلحت و شرایط اجتماعی زمان می‌باشد و بعضی عارفان و شاعران، پس از حلاج، برای گریز از مشکلات ناشی از مسایل سیاسی و اجتماعی از زبان رمز استفاده می‌کنند.

رمز و نماد را در شعر فارسی در تمامی نمونه‌های ادبی می‌توان پیدا کرد، از شعر تمثیلی و حماسی گرفته تا شعر عرفانی و همچنین در شعر شاعران معاصر، نمونه‌های زیادی از رمز و نماد به چشم می‌خورد که برخی از این اشعار برای بیان مشکلات اجتماعی و شرایط زمانی به زبان رمز ادا شده و می‌شود.

«در شعر عرفانی شاعر با استفاده از رمزها و سمبول‌ها، سعی در ساختن تصویرهایی می‌کند که بر باطن اشیاء وجود دلالت کند، همیشه شاعر عارف آن حقیقت اصلی را در نظر دارد و در تکاپوی بیان آن راز ابدی است، گاه دریا را نشانه آن وحدت بسیط می‌داند و ابر و باران و رودها را جزئی از کل دریا می‌شمارد که از آن دور مانده‌اند و بدان باز خواهند گشت....»

در به کار بردن سمبول‌ها و استفاده از آن‌ها، شعرا بر دو دسته‌اند یک عده آنهایند که ذوق و ابتکار ندارند و ناگزیرند از سمبول‌های شناخته شده و معمولی استفاده کنند و چیزهایی را بگویند که بارها دیگران پیش از آنها تکرار کرده‌اند، و دستهٔ وَم کسانی مثل عطّار و مولوی که اگر چه از بیان سمبول‌های معمولی ابایی ندارند ولی در بسیاری جاها خود با استفاده از استعداد هنری سمبول‌های زیبایی از عرفان می‌آفرینند و یا سمبول‌هایی را که قبلاً دیگران آورده‌اند آنها را در تصویری زیباتر دوباره می‌آورند.» (فاطمی، ۱۳۷۹: ۲۱۵ و ۲۱۲)

کاربردهای نمادین آب

بخوانند متعال نعمت آب، به ویژه آب باران را یکی از ادله‌ی واضح علم و قدرت خود بیان مفرماید و وجود آب را برای خلقت اولیهٔ موجودات زنده یک ضرورت اصلی دانسته و تداوم حیات را به این ماده‌ی شگفت‌آور وابسته ساخته است.

وَ ﴿مَلْنَا مَ كُنَّا لِنَمِي هَمْ يَّ﴾

(و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم.) (انبیاء / ۳۰)

«در سنت اسلامی نیز آب نماد بسیاری از حقایق است قرآن آب متبَرک را که از آسمان فرود می‌آید، علامتی الهی می‌داند. (سوره ۲۵، آیه ۲) و (۱۲/۱۸) در باغ‌های بهشتی چشمه‌ها و جوی‌ها روان است. انسان خود از آبی افکنده ریخته آفریده شده است. (۶ / ۸۶) الله آن کس است که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین، فرو فرستاد از آسمان آبی، تا بیرون آورد به آن آب همه میوه‌ها، روزی شما

را و روان کرد شما را کشتی‌ها، تا می‌رود در دریا به فرمان او و جوی‌های آب
روان کرد شما را. (۱۴/ ۳۲)

و آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده
داشته (۲ / ۱۶۴)

در شرح الفصوص ابن عربی رومی، آبی را که عرش الهی بر آن استوار
است (۹ / ۱۱) با نفخه خداوند بخشنده هم‌ذات می‌پندارد. و مولانا در سخن از
مظهرالله چنین می‌گوید:

آن بحر کفی کرد و بهر پاره آن کف نقشی ز فلان آمد و جسمی ز فلان شد

(دیوان شمس، غزل ۶۴۹ بیت ۷)

عبدالقادر گیلانی جهان را با پاره یخی مقایسه می‌کند که جوهره‌اش آب
است یعنی آب را ماده نخستین می‌داند. در مفهومی معنوی‌تر، مولانا جلال‌الدین
رومی نماد اساس ملکوتی جهان را اقیانوسی می‌انگارد که آب این اقیانوس،
جوهر الهی است. این جوهر الهی است که تمامی خلقت را لبریز می‌کند و امواج،
مخلوقات آن هستند.

از سوی دیگر، آب نماد پاکی است و به صورت وسیله پاک‌کننده به کار
می‌آید. نمازهای یومیّه مسلمانان وقتی کامل است که نمازگزار با به جا آوردن آیین
وضو که از قواعد دقیقی تبعیت می‌کند خود را مطهر کرده باشد.

و بالاخره آب نماد زندگی است. آب حیات که در ظلمات مکشوف
می‌شود دوباره زنده می‌کند. در سوره کهف، آن ماهی که در آب غوطه می‌خورد،
دوباره زنده شد. این نمادگرایی از مضمونی عرفانی برخوردار است. مضمون غوطه

خوردن در چشمه جاودانگی همواره در تفکر عرفان اسلامی، بخصوص در ایران دیده می‌شود.» (شوالیه- گبران، ۱۳۷۸: ۱۶)

طبیعت برای شعرای عارف مسلک به پیروی از تعالیم قرآن و دین مبین اسلام، آیت و نشان حق تعالی است. آنان از همه عناصر طبیعت بویژه آب در طرح معانی ژرف عرفانی بهره‌های فراوانی برده‌اند. معانی متعدّد نمادینی از قبیل چشمه حیات، آب حیات، روح، معشوق زندگی‌بخش، وسیله تزکیه و مظهر زیبایی و سرسبزی از واژه آب استخراج کرده‌اند.

«معانی نمادین آب را می‌توان در سه مضمون اصلی خلاصه کرد: چشمه حیات، وسیله تزکیه، مرکز زندگی دوباره.» (همان: ۳)

آب « در اصطلاح مراد از آن معرفت است چنانکه مراد از حیات نیز معرفت است.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۱)

آب نماد روح

عطار در این مفهوم آب را به کار نبرده است:

به نظر مولانا روح و روان آدمی چون آبی است که باید آن را صاف کرد تا تیرگی‌های جسمانی و کدورت‌های نفسانی آن را آلوده نسازد و از آنجا که روح انسان خشوع و خضوع دارد آن را بر آتش که مغرور و تعالی جوست، چیره می‌داند و شاید به همین سبب تواضع و نرم بودن است که سنگ نیز در آن اثر نمی‌کند:

بر آتش آب چیره بود از فروتنی کاتش قیام دارد و آبست در سجود

(غزل ۸۷۳، بیت ۶)

گل را مجنبنان هر دمی تا آب تو صافی شود
تا درد تو روشن شود تا درد تو گردد دوا
(غزل ۲۶، بیت ۳)

اندر آبی که بدو زنده شد آب
خویش را آب در انداز بیا
(غزل ۱۸۳، بیت ۳)

بخش آب را از این گل که تو جان آفتابی
که نماند روح صافی چو شد او به گل مرکب
(غزل ۳۰۱، بیت ۹)

خاک آن کس شو که آب زندگانش روشنست
نیم نانی در رسد تا نیم جانی در تنست
(غزل ۳۸۷، بیت ۱)

نیست زیان هیچ ز سنگ آب را
سنگ بلاها به سبو می رسد
آب حیاتست و رای ضمیر
جوی بکن کآب به جو می رسد
آب بزن بر حسد آتشین
باد در این خاک از او می رسد
(غزل ۹۹۷، بیت ۶ تا ۴)

گر سبو بشکند آن آب سبو کی شکند
جان عاشق به سوی گور و کفن می نرود
(غزل ۷۷۸، بیت ۱۱)

آب، آب حیات و آب حیوان نماد معشوق زندگی بخش و حقیقی

عطار واژه آب را در مفهوم حیات بخشی معشوق و زندگی بخشی در چندین

مورد به کار برده است:

از لب تو فرید آبی خواست
در دلش آتش عذاب انداخت
(غزل ۲۱، بیت ۱۱)

بس که دل تشنه سوخت و ز لبت آبی نیافت
مست می عشق شد وز تو شرابی نیافت
(غزل ۱۳۴، بیت ۱)

صد تشنه آتشین جگر را
از چشمه خضر آب داده
(غزل ۷۱۶، بیت ۲)

آبی در ده که این بیابان
در گرمی و تشنگی سپردیم
(غزل ۶۰۳، بیت ۶)

درآمد از در دل چون خرابی
ز می بر آتش جانم زد آبی
(غزل ۷۵۰، بیت ۱)

مولانا صدها بار آب را در معانی ظاهری و ترکیبی و نمادین به کار برده است. گاهی به معشوق که زندگی عاشق در دستان اوست آب نام داده و زمانی آب را به معنی روح و روان انسانی گرفته است. به نظر مولانا هم‌چنان‌که آب منشأ حیات است وجود معشوق نیز سرچشمه حیات عاشق است:

ای خسرو مه‌وش بیا، ای خوشتر از صدخوش بیا
ای آب و ای آتش بیا، ای در و ای دریا بیا
(غزل ۱۶، بیت ۱۲)

چرخ زنان بدان خوشم کاب به بوستان کشم
میوه رسد ز آب‌جان شوره و سنگ و ریگ را

باغ چو زرد و خشک شد تا بخورد ز آب جان
شاخ شکسته را بگو: «آب خور و بیازما»
(غزل ۶۴، بیت ۱۴ و ۱۵)

حلاوتیست در آن آب بحر زخارت
که شد از او جگر آب را هم استسقا
(غزل ۲۲۳، بیت ۸)

من جوی و تو آب و بوسه آب
هم بر لب جویبار باشد
از بوسه آب بر لب جوی
اشکوفه و سبزه‌زار باشد
(غزل ۷۰۴، بیت ۵ و ۶)

جاه و جلال من تویی، ملک و مال من تویی آب زلال من تویی، بی تو به سر نمی‌شود
(غزل ۵۵۳، بیت ۵)

روز توی، روزه توی، حاصل در یوزه توی آب توی، کوزه توی، آب ده این بار مرا
(غزل ۳۷، بیت ۶)

مولانا در ابیات متعدّد آب را استعاره از معشوق گرفته است که از بحث ما خارج است.

آب حیات : «چشمه‌ای است در ظلمات که هر که از آن نوشد حیات جاوید یابد و در اصطلاح سالکان کنایه از چشمه عشق و محبت است که هر که از آن چشد هرگز معدوم و فانی نگردد.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۲)

عطار در غزلیات خویش آب حیات را در موارد متعدد به کار برده است که گاهی تشبیه آب حیات به شراب و گاهی استعاره از لب معشوق و گاهی نماد معشوق حیات بخش می‌باشد:

سبزه خطّش دمید از لب آب حیات با خط سرسبز او چشمه حیوان خوشست
(غزل ۷۲، بیت ۸)

چون به تاریکی در است آب حیات گنج وحدت در بن چاهت دهد
(غزل ۳۱۷، بیت ۸)

آب حیات جان من جام شراب می‌دهد زآنکه به جان همی رسد، جام شراب ای پسر
(غزل ۳۹۷، بیت ۵)

بر امیدِ قطره‌ای آب حیات نوش کردی زهر قاتل چون کنم
(غزل ۵۶۹، بیت ۵)

آب حیات در ظلمات ضلالت است تا کی ز عکس لعل تو یابد هدایتی
(غزل ۷۵۸، بیت ۵)

مولوی در غزلیات خویش معشوق زندگی بخش را به آب حیات جان تشبیه کرده است و گاهی آب حیات را نمادی برای حقیقت زندگی بخش و معشوق حقیقی می‌داند.

به طیبش چه حواله کنی ای آب حیات از همان جا که رسد درد همان جاست دوا

(غزل ۱۶۷، بیت ۸)

ای آب حیات ما شو فاش چو حشر ار چه شیر شتر گرگین جانست عرابی را
(غزل ۸۰، بیت ۱۱)

از آن آب حیات است که ما چرخ زنانیم نه از کف و نه از نای نه دف ماست خدایا
(غزل ۹۴، بیت ۲)

خواهم یکی گوینده‌ای آب حیاتی زنده‌ای کاتش به خواب اندر زند وین پرده گوید تا سحر
(غزل ۱۰۱۷، بیت ۸)

آب حیات آمدست روز نجات آمدست قند و نبات آمدست ای صنم قند بار
(غزل ۱۱۲۳، بیت ۶)

بدان که آب حیات اندرون تاریکی ست چه ماهیی که ره آب بسته‌ای بر خود
(غزل ۹۴۷، بیت ۷)

آب حیوان نیز همانند آب حیات نماد معشوق حیات بخش می‌باشد و عطّار نماد آب حیوان رنیز در غزلیاتش در موارد بسیاری به کار برده است او لب معشوق را به خاطر حیات بخشی و زنده‌کنندگی عاشق به آب حیوان تشبیه کرده و گاه نمادی برای معشوق و لب معشوق ساخته است.

چون به تاریکی زلفش راه برد زنده گشت و آب حیوان بازیافت
(غزل ۱۲۸، بیت ۵)

گر دو چشمش می کشد ز آن باک نیست
چون دو لعلش آب حیوان می دهد
(غزل ۳۹۴، بیت ۷)

تا گل از ابر آب حیوان یافت
گرد خود صد هزار دستان یافت
(غزل ۱۲۹، بیت ۱)

کی بود کاواز بردارم تمام
کز کف خضر آب حیوان می خورم
(غزل ۵۳۵، بیت ۲)

آب حیوان چون به تاریکی درست
جام جم در دست جان خواهم نهاد
(غزل ۱۵۶، بیت ۲)

کس چو زلف و لبش نداد نشان
ظلماتی و آب حیوانی
(غزل ۷۹۸، بیت ۴)

همچنین عط آر در دیوان غزلیات خویش آب زندگانی و آب خضر را در مفهوم
آب حیوان به کار گرفته است از جمله:

آب زندگانی و آب خضر:
تا آب زندگانی تو دیده‌ام ز دور
دور از رخ تو مرگ خود آسان گرفته‌ام

(غزل ۴۶۶، بیت ۳)
ای حسن تو آب و زندگانی و مطالبیت وصال ما تو دانی
(غزل ۸۰۳، بیت ۱)

در قدح ریز آب خضر از جام جم
باز نتوان گشت ازین ره بی فتوح
(غزل ۱۴۷، بیت ۲)

به تاریکی زلف او فرو ریخت
به دست آورد از آب خضر چاهی
(غزل ۸۳۶، بیت ۸)

تو گویی آب خضر و آب کوثر ز هر سوی چمن جوئی روان شد

(غزل ۲۵۸، بیت ۳)

گویی تو که آب خضر بوده است هر شیر که خورده‌ای ز پستان

(غزل ۶۳۱، بیت ۹)

مولوی آب حیوان را به عنوان نمادی برای معشوق حیات‌بخش در بین غزلیات خویش به کار می‌برد که روح انسانی برای وصول به حقیقت و معرفت باید از امیال نفسانی بگذرد و به دنبال یافتن آب حیوان از ظلمات که در حقیقت جهان طبیعت و عالم ظاهر است پافراتر نهد.

آن آب حیوان صفا هم در گلو گیرد ورا کو خورده باشد بادها ز آن خسرو میمون لقا

(غزل ۲۳، بیت ۱۰)

آب حیوان باید مر روح فزایی را ماهی همه جان باید دریای خدایی را

(غزل ۷۷، بیت ۱)

ز حیوان تا که مردم وا نبرد درون آب حیوان هم نگردد

(غزل ۶۵۸، بیت ۱۰)

ماهی که بیافت آب حیوان بر خشک چرا درنگ دارد

(غزل ۶۹۴، بیت ۳)

گشاده ز آتش او آب حیوان که آبش خوشترست ای دوست یا نار

(غزل ۱۰۴۸، بیت ۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آب نماد آبرو و اعتبار

شاید در این مفهوم کنایه به نظر برسد ولی برای اینکه از این موارد غافل نشده باشیم چند مورد ذکر شده است.

عطّ آر در مفهوم آب نماد آبروی و اعتبار چندین بار داد سخن داده است:
 ذره‌ای پیش لعل سیرابت چشمه آفتاب آب نداشت

(غزل ۱۲۴، بیت ۳)

لا ابالی وار خوش بر خاک ریخت آب روی عاشقان ابروی تو

(غزل ۶۹۶، بیت ۳)

عشق آیم برد گو آیم ببر روز آرام و به شب خوابم ببر

(غزل ۳۹۲، بیت ۱)

درآمد پیش پیر ما به زانو برو گفت ای اسیر آب و جاهی

(غزل ۸۳۶، بیت ۴)

ای برده به ابروی آیم وز نرگس نیم خواب خوابم

(غزل ۵۲۲، بیت ۱)

مولوی نیز در چندین مورد آب را در این مفهوم به کار می برد:

آب ما را گر بریزد و سبوی را بشکند ای برادر دم مزن کاین دم سقا مست آمدست

(غزل ۳۹۱، بیت ۳)

پشت آئی تو که پشتش از غم و محنت شکست آب آئی که ندارد هیچ آبی بر جگر

(غزل ۱۰۶۸، بیت ۴)

از آب و خطاب تو تن گشت خراب تو آراسته داری جان زین گنج خرابی را

(غزل ۷۸، بیت ۳)

در غم بگردانی تو رو آبی ندارد هیچ جو کز ره‌ها پیدا شود بی شعشه شمس الضحی

(غزل ۲۱، بیت ۴)

آب سیه یا آب تاریک

عطار آب سیاه یا آب تاریک را نماد ظلمت و کفر گرفته است:

فرو رفته ز دل در آب تاریک
برآورده همه در کافری دست

(غزل ۹۶، بیت ۲)

باز کن چشم و بین کز بی نشانی در جهان
نور با آب سیاه از یک مکان آید پدید

(غزل ۳۷۲، بیت ۱۱)

اندیشه کن تو با خود تا در دو کون هرگز
یک قطره آب تیره دریا کجا بدان است

(غزل ۸۲، بیت ۶)

گفت که هر چیز که دانسته ای
جمله فروشوی به آب سیاه

(غزل ۷۰۵، بیت ۱۳)

مولوی نیز در چندین مورد مفهوم آب سیاه یا آب بد در معنی ظلمت و کفر را به کار برده است.

سپیده را چو فروشت شب به آب سیاه
رخ عجوزه دنیا بین چه را شاید

(غزل ۹۵۳، بیت ۴)

چه جویی ذوق این آب سیاه را
چه بویی سبزه این بام تون را

(غزل ۱۰۱، بیت ۸)

پنبه ز گوش دور کن بانگ نجات می رسد
آب سیاه در مرو کاب حیات می رسد

(غزل ۵۵۰، بیت ۱)

آب بد را چیست درمان باز در جیحون شدن
خوی بد را چیست درمان باز دیدن روی یار

(غزل ۱۰۷۳، بیت ۴)

نتیجه گیری

رمز یا نماد را معادل لغت سمبل می‌دانند. رمز یکی از ابزارهای هنریست که در فرهنگ و تمدن انسانی جلوه‌های گسترده و متنوعی یافته است و وسیله بیان حقایق ناشناخته است. با وجود نماد، پرده خیال رنگین‌تر می‌شود در ادبیات خیال‌انگیز ایران، رمز یا نماد در بین تمامی گونه‌های ادبی، چون شعر غنایی، حماسی، عرفانی و غیره ریشه دوانده است. رمز یا نماد در متون نظم و نثر فارسی ویژه غزلیات عرفانی، بیشتر به صورت ابزار انتقال غیرمستقیم مفهوم به کار رفته است.

شاعران در غزلیات عرفانی از عناصر طبیعی به عنوان رمز و نماد برای بیان احساسات درونی و معانی بلند عرفانی بهره‌ها گرفته‌اند. در بین عارفان نامدار ایران زمین گستردگی خیال و تصویر و تنوع استفاده از نماد بویژه نماد آب در آثار مولوی و عطار شگفت‌انگیز است. آب نماد مفاهیم عمیق و متعددی می‌باشد و شاعران در ساختن این مفاهیم رمزی به حیات‌بخشی و تزکیه و زنده‌کنندگی آب توجه داشته‌اند و از هر فرصتی برای ساختن مفاهیم نمادین آب بهره گرفته‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- قرآن مجید، ۳۶۷ ترجمه عبدالمحمّد آیتی، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول
- ۲- پورنامداریان تقی، ۱۳۶۷، رمز و داستانهایی رمزی در ادب فارسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ وّم
- ۳- ستّاری جلال، ۱۳۷۲، مدخلی بر رمزشناسی عرفانی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول
- ۴- سجادی سید جعفر، ۱۳۷۰، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ اول
- ۵- شفیعی کدکنی محمّد رضا، ۱۳۶۶، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم
- ۶- شمیسا سیروس، ۱۳۷۳، بیان، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم
- ۷- شوالیه ژان - گریبان آلن، ۱۳۷۸، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون، چاپ اول
- طباطبایی علامه سید محمّد حسین، ۱۳۶۶، تفسیر المیزان، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، چاپ وّم
- ۹- عطار نیشابوری فریدالدین محمد، ۱۳۸۲، دیوان غزلیات، با مقدمه فرشید اقبالتهران، انتشارات اقبال، چاپ اول
- ۱۰- فاطمی سیدحسین، ۱۳۷۹، تصویرگری در غزلیات شمس، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم
- ۱۱- فردوسی حکیم ابوالقاسم، ۱۳۶۹، شاهنامه فردوسی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم
- ۱۲- گلی احمد، ۱۳۸۷، بلاغت فارسی، تبریز، آیدین، چاپ اول
- ۱۳- معین محمّد، ۱۳۶۳، فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ

- ۱۴- مولوی ، جلال الدین ، کلیات شمس تبریزی ، با حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ سه ووم
- ۱۵- یونگ کارل گوستاو و همکاران، ۱۳۸۶ ، انسان و سمبول هایش ، ترجمه دکتر محمود سلطانیه، تهران، انتشارات جامی ، چاپ ششم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی